



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



مدرسته و عربت النسان

مدرسته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باد سوزان

نویسنده:

مصطفی رضایی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	باد سوزان
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۰	باد سوزان
۳۷	درباره مرکز

سرشناسه: رضایی، مصطفی، ۱۳۷۱ -

عنوان و نام پدیدآور: باد سوزان/مؤلف مصطفی رضایی.

مشخصات نشر: قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۳۱ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۳۵-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: داستان های فارسی -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ ب۲ ۲۲۱۷ ض/ ۸۳۴۵ PIR

رده بندی دیویی: ۶۲/۳ فا ۸

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۸۹۴۲۲

ص: ۱

□ مؤلف: مصطفی رضایی

□ ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

□ ویراستار: سیده زیتون هاشمی

□ صفحه آرا: داوود هزاره

□ طراح جلد: امیر تدین

□ نوبت چاپ: اول- پاییز ۱۳۹۳

□ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۳۵-۴

□ شمارگان: هزار نسخه

□ قیمت: ۱۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

□ قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج) / خیابان شهدا / کوچه آمار(۲۲) / بن بست شهید علیان / پ: ۲۶ /

همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱ / تلفن: ۳۷۷۴۹۵۶۵ و ۳۷۷۳۷۸۰۱ (داخلی ۱۱۷ و ۱۱۶) / ۳۷۸۴۱۱۳۰ (فروش) / ۳۷۸۴۱۱۳۱ (مدیریت) /

فاکس: ۳۷۷۳۷۱۶۰ و ۳۷۷۴۴۲۷۳

□ تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج) / تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹ / فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹ / ص.پ: ۳۵۵۱۵۶۵۵

□ www.mahdi۳۱۳.com

□ www.mahdaviat.ir

□ info@mahdaviat.ir

□ Entesharatbonyad@chmail.ir

ص: ۳

باد سوزان

مدرنیته و غربت انسان

مصطفی رضایی

بسم الله الرحمن الرحيم

باد سوزان

در گرمای سوزان بیابان، حرارت هر لحظه بیشتر می شود. بیابان چیزی در خود ندارد؛ نه آبی، نه سایه ای و نه پناهگاهی برای در امان ماندن از درندگان.

نفس ها به شماره افتاده و پاها رمق رفتن ندارد. گوش ها نیز صدای سراب می شنوند؛ صدای شُرْشُرِ آب زلال از لابه لای سنگ های کوهستان به گوش می رسد؛ آبی خنک و گوارا

که سال ها آتش تشنگی را خاموش نگه می دارد. پاها هم مثل چشم ها آن قدر به سمت سراب ها دویده اند که دیگر رمقی در آنها نمانده، حتی برای یک قدم. مجبورم که بنشینم و انتظار رهایی را بکشم. چشم ها به آسمان آبی رنگ خیره شده و از درماندگی، قطره های اشک از آن به راه افتاده است. دست ها به دعا برداشته شده و زمزمه هایی سوزناک، بیابان را پر کرده است. صدای گریه کودکان ساعت هاست که به گوش می رسد. جوان ها پیر شده اند و پیران رفتن را برقرار ترجیح می دهند؛ خلاصی از این درماندگی.

ناگهان نوری از آسمان می تابد و همه عالم را فرا می گیرد. برگ ها پس از زردی و خشکی

به سبزی و طراوت می گرایند و درختان پس از بی ثمری بارور می شوند. باران شروع به باریدن کرده و سبزه ها، بهاری باورنکردنی را دامن کشان، دامن کشان به همراه خود می آورند.

به راستی چه خبر شده؟ این نوراز کجا آمده که همه ی چشم ها را به خود خیره کرده است؟

عمریست که چشمانمان به تاریکی خو گرفته و روشنی را از یاد برده است. سال هاست که زمین با دلی شکسته جز کلوخ های کویری را در دل خود نمی پروراند. چه روزهایی که قلم برای توصیف بهار، نوشت! ذهن ها از خاطره های بهاری خالی

بود و مشام‌ها جز بوی مرداب‌ها چیزی حس نمی‌کرد.

هم‌اکنون چه شده که با آن نور آسمانی، همه آن‌ها رخت بر بستند و دیار ما سرزمین آرزوها شد؟

صدایی از آسمان به گوش می‌رسد: «خداوند بر شما منت گذاشت که رسولی را از خودتان، برایتان فرستاد. نوری که سختی‌ها و غل‌ و زنجیرها را از گردن شما کند. کسی که از مادر بر شما مهربان‌تر است.»

او کیست؟ رسولی از جانب خداست یا...؟

در همین حین، صدایی دیگر جهان را فرا می‌گیرد و کنگره‌های آتش پرستی ویران می‌گردد:

«او محمّد است؛ همان کسی است که عیسی وعده آمدنش را داد. نامش «احمد» است و دنیا را به سرانجام می رساند.»

روز به روز بر پیروان او افزوده می شود. دوستدارانش حتی نمی گذارند آب وضویش بر زمین ریخته شود؛ موی او را برای تبرّک نزد خود نگه می دارند! بوی عطرش پس از مدت ها، در کوچه ها به مشام می رسد و قدم های متین و استوارش دل عالمیان را می برد.

راستگویی اش انگشتان تعجب را به دندان ها دوخته و صدای زیبایش دل ابی سفیان ها را به تاراج برده و شبانی به در خانه خود می کشاند! عبادتش ملائکه را خادم

کویش ساخته و صبرش ایوب را درگاه نشین آستانش کرده و جمالش یوسف را حیران نموده است.

ناگهان ابرهای تیره حرکت کردند و دیگر اثری از نور... چند روزی است اثری از خورشید و نور طلوع کرده، دیده نمی شود. دنیا را چه شده؟ چرا همه جا تاریک است؟ حتی جای گام گذاشتن هم دیده نمی شود! چشم ها در حدقه باز ایستاده و فکرها توان درک این حادثه را ندارد!

چه شد که نور، باران و آسمان پاک را از دست دادیم؟ چه شد که زمین زیبایی هایش را بلعید و قطره های باران دیگر... آب زلال آن روزها کجا و منجلاب سیاه امروز کجا؟!

کاش کسی پیدا می شد بگوید چه خبر شده. هیچ کس نه انتظار این روزها را داشت و نه آرزویش؛ پس چرا دنیا به این بیماری مبتلا شد؟ طبیعی نیست که درمانگر این درد و زخم عمیق باشد...

چه چیزی می خواهد سیاهی دل زمین را بعد از باران، درمان کند؟

بعد از حرف و حدیث ها و زمزمه ها، ندایی پس از سال ها، دوباره هستی را فرا گرفت، اما این بار با صدایی متفاوت: «مردم، پس از پیامبر، به جاهلیت بازگشتند. خداوندا! به تو از دوری نبیّت شکوه می کنیم و درد و رنج خود را به محضر تو می آوریم.»

تازه، گیجی ها رو به سر آمدن است و دل ها دانسته اند چه بر سر آن ها آمده. دوری از امام و راهنما و خانه نشین کردن او، راه

تنفس را بست و جهان را خفه کرد. روزگار، شبی خواب آرام به چشم نمی بیند. ترس، وحشت و ناامیدی گریبان او را رها نمی کند و صورت سیاه دنیا جایی برای روزنه ای از نور نگذاشته است. جهان را تاریکی در بر گرفته. پس از مدت ها اگر نور امام بتابد قدم ها شروع به حرکت می کنند و هر زمان که این رایحه آسمانی قطع شود، پاها در زمین میخ کوب می شود و دندان ها از وحشت بر یکدیگر ساییده می شود. امان از لرزش دست ها...

سال ها می گذرد و ابرهای تیره هم چنان بر زمین سایه انداخته اند. از بلندی که به شهر می نگری، جز خفقان و وحشت، چیزی را نمی بینی. این جا شب و روز با هم فرقی

ندارد. عجیب است، چرا آسمان شب های این شهر بی ستاره است؟! چرا صدای جیغ و داد و وحشت خاموش نمی شود؟!!

صدایش از گوش بیرون نمی رود؛ وقتی داشت تمنای مرگ می کرد. خودکشی رسم عادی آنها شده و خوردن لجن زارها بهترین غذای مهمانی شان! کاش می دانستم این بلا از کجا نازل شده است. همه چیز بوی خون و مرگ می دهد و چهره ها عبوس و در هم کشیده است. همه خسته اند و محزون. کسی به فکر دیگری نیست و از حال آشنایان خبری ندارند. هر روز یک جای شهر، در آتش می سوزد و روزها و گاه ماه ها شعله هایش زبانه می کشد. انسان ها همچون حیوان ها درنده خویند و کسی به کسی ترحم و مهربانی نمی کند.

یکی می گوید: «نمی شود به کسی اعتماد کرد؛ حتی به چشمانت!» اگر احساس کردی چشمانت نیز فریبت می دهند، حق بودن را از آنها بگیر. دیگری از همه هستی می نالد: «چرا امروز این طور شد؟ چرا من به لذت هایم نمی رسم؟ چرا آرزوهایم نقش بر آب می شود؟»

شعله های آتش از فرسنگ ها راه دیده می شود و به سرعت زبانه کشان زمین را طی می کند. همه ناامید به دنیا می نگرند. صدای منجی و رهایی به گوش نمی رسد. هیچ چیز سر جای خودش نیست. افسردگی، فشار و ناراحتی غذای سفره ها شده است و پوچی و دل خستگی در دیده ها موج می زند.

قرن شانزده میلادی است؛ زمانی که چرخ‌ها به راه افتاده‌اند تا آینده‌ای جدید را برای مردم آواره و بی‌هدف رقم بزنند؛ آرمان شهری در دنیا برپا کنند که نظیر آن به ذهنی‌خطور نکرده باشد و زبانی هم، یارای توصیفش را نداشته باشد. رفت و آمدها زیاد شده و سعی بر دگرگون کردن هر ساختاری است که با تکنولوژی آن‌ها سازگار نیست. گویا این‌ها می‌خواهند زمین را همان سرزمین موعود قرار دهند و خط بطلان بر مرگ بکشند!

نقشه‌ها بر روی میز آماده اجرا شدن است. در عصر سرعت، همه باید بدونند و بدونند؛ اما به کجا چنین شتابان؟ آیا ایستگاه تأملی هم هست؟ لباس‌ها رنگ دیگری به

خود گرفته و مردم طور دیگری محبت می کنند. طبیعت، لباس رفتن را به تن کرده است. گویا خوب دانسته که او باید، اولین فدایی این مدینه فاضله باشد. ازّه ها هر روز جنگل ها و درختان بیشتری را در تیررس خود نابود می کنند. صدای پای جنگ و انتقام، گوش ها را گر کرده و دست های یاری خشک و بی رمق شده است. شکم ها پر از آتش است و عجیب تر آن که سوزش آن را احساس نمی کنند. نمی دانند هر روز چه می بلعند و به زبان خود چه زبانه هایی از آتش را هدیه می دهند. کاش برای چند ثانیه باران می بارید تا می دانستند که در چه جهنمی زندگی می کنند.

اگر آسمان بخواهد درد دل دیرینه خود را انشا کند، طوماری به بلندای آسمان، سرشار

از سرشک حسرت و در به دری گوشه به گوشه آن را فرا می گیرد!

مگر می شود که باران نظری به این شهر کند؛ شهری که جز دود و هراس و مرگ یادگار دیگری ندارد و چشمان ماه به جز تباهی چیزی از مردمان آن ندیده است.

نامه ای در گوشه ای از شهر، روی شاخه خشکیده درختی، دردها را چنین حکایت می کرد:

خدا می داند که برای یک لحظه، آرزوی دیدن آن ایام را دارم. روزهایی که رفت و ما به گرد پای گردش هم نرسیدیم. تا آن نور بود قدرش را ندانستیم و به هوایش از هواهایمان نگذشتیم؛ ولی امروز همچو

مارگزیدگان در پشیمانی از دست دادنش می سوزیم. مادر می گفت: او برای ما مادر بود، آب زمزمه می کرد: کجایی که روشنی و صفا و زلالی ام از تو بود...

ستارگان افول کرده اند. گذاشتیم که زمان بگذرد و او را در گذشت زمانه به فراموشی سپردیم! حاضریم هر چه دارم بدهم تا بار دیگر محبتش را، صمیمیت و نور پرآرامشش را ببینم؛ ولی افسوس که پشیمانی ها چه دیر به سراغ دل ها می آیند! دوستت دارم و تو را من چشم در راهم...

این هدیه غرب بود با کادویی رنگارنگ؛ ولی با باز کردن آن، تله انفجاری می پرد و جان هزاران نفر را می گیرد. بمبی ساعتی که گلوی نفس ها و ساعت های میلیون ها انسان را

گرفت و فشرد. دستان مخملین او، چهره ای مهربانانه در دل ها کاشت و وعده های افسانه ای اش فرزند را از آغوش مادر گرفت و چه کودکانی را بی پدر کرد! دشمنی که قرن ها با چتر رنگین خود، هزار بمب خوشه ای را حواله خانه ها و آشیانه ها کرد و صدای هواپیماها، دیوار صوتی دل کودکان را لرزاند و مهر یتیمی بر پیشانی آن ها زد.

زمین به جای خاک و گیاهان، پستی سخت به خود گرفته و طبیعت جای خود را به چند مجسمه و وسایل پلاستیکی نفتی داده است.

همه چیز در این شهر، ساختگی است. دیگر نمی شود از صدای پرندگان لذت برد. دیگر نمی شود طراوت گل های بهاری را

احساس کرد. سایه درختان و رایحه برگ های سبز آن، جای خود را به سایه غول ها و آسمان خراش ها داده که چیزی جز سنگ بی جان نیست؛ سنگ سختی که ذهن را فقط به یاد سختی ها و گرفتاری های زندگی می اندازد و به جای این که باری را از دوش بردارد، خود باعث غم و سرباری می شود. هتل های چند صد طبقه و زندگی ماشینی... گذر زمان در هاله ای از ابهام است. بی خبری از زندگی و آنچه که بر ما می گذرد... شلوغی ها حتی اجازه یک دقیقه فکر کردن به خود را، از ما گرفته است. همه زندگی ما در مسیر رفت و برگشت از خانه تا محیط کار خلاصه می شود؛ مسیری که تا چشم کار می کند، مملو از افراد تن پرور که هر کدام در

رنج خود فرصت فکر به رهایی را ندارند. کسی برای دیگری وقتی ندارد. این جا فقط یک جمله تکرار می شود: «دیرمان شده!»

خواب از چشم ها ربوده شده و شلوغی شهرها و سرمایه داری، گروهی را کارتون خواب و گروهی را مسافر سفرهای فضایی کرده است.

بیماری سرطان، عادی و بر سر زبان ها شده؛ کلینیک های پزشکی و روانی مملو از بیمار است و داروخانه ها سرشار از مراجعه کننده؛ ریه ها برای تنفس نیاز به دستگاه های مصنوعی دارد و دل ها برای زدودن زنگارهای خود در این جا چیزی را نمی یابند.

باران، به جای شفا و آرامش، مژده سرطان و صدها بیماری دیگر را به ارمغان می آورد. از باران هایی اسیدی غیر از این چه انتظار می رود. ناله میوه ها هم به آسمان برخاسته است؛ تزریقات شیمیایی برای باروری آن ها، طراوتی و رنگی خیالی... سم، جای نمک غذا را پر کرده و بدن ها به چاقی مفرط دچار شده اند؛ رشد هورمونی و غیر واقعی!

بار دیگر باید به شهر برگشت و صدای بوق ماشین ها و ترافیک دیوانه کننده را دید و شنید؛ دودکش های کارخانه ها شاخه ای در دهان مردم دارد و شاخه ای در دریاها... هزاران هزار ماهی به خاطر آلودگی های نفتی، به ساحل آمده اند و از بی گناهی خود می نالند. چگونه گل های مصنوعی می تواند فضای

پارک ها و خانه ها را معطر کند؟! چه طور آهن و بتون می تواند به انسان دردمند تسکین بدهد؟

دل آسمان از این درد دل ها گرفته است. زمین، خشک و دریا بی تاب شده و پرورشگاه ها جای دستان مهربان مادر را گرفته است. چشم ها خسته، اعصاب ها پر فراز و نشیب، لبخندها تلخ و دل ها پر از کینه و ناامیدی شده است.

چه در انتظار این دنیاست؟ همه دانسته اند که فریب خورده اند، همه فهمیده اند که ضرر کرده اند. مردم خوب می دانند چه را به رایگان فروختند و مرگ را به بهای سنگین خریداری کردند! فرهنگ، فرهنگ وادی شیطان است و عربده ها در

گوشه کنار خیابان ها نشان از مستی دیگری در میهمانی ابلیس است. همه ماسک بر صورت گذاشته اند. چهره ها در پس خروارها دروغ پنهان شده است.

بس نیست؟ تا کجا باید پیش رفت؟ کی خواهیم دانست که این هدیه نبوده، کلیدی است برای جشنواره جهانی مرگ. فرهنگ غرب، دربه دری است و آوارگی و کابوس های شبانه. دستان غرب، پر از سیاهی است و قتل و جنگ و غارت. چشمان او پر از خون غضب است و شهوت و عصیان گری. برهنگی در کوچه و بازار جزو فرهنگ بالای اوست و شکستن گلدان خانواده، از افتخارها و مدال های قهرمانی او. شبکه های باغ وحش او، هر روز به فرانسه های خود وسعت

می دهد و برنامه های جذّاب بیشتری به کام جُذامی ها می ریزد. اجازه تصمیم گیری به هیچ کس نمی دهد. هیچ کس نباید حتی برای ثانیه ای فکر کند که کجاست و چه خبر شده؟

«معترضین را اعدام و نیک خواهان را بدنام کنید.» این شعار بین المللی آن هاست که هر کس جلوی ما ایستاد، باید متحرّج و بی فرهنگ نامیده شود؛ باید امنیت را از او گرفت و اموالش را مصادره کرد!

می گویند: «ما آماده ایم تا زندگی رؤیایی برایتان فراهم کنیم، ما آزادی و لذّت شما را می خواهیم. نمی خواهیم دیگر عقب مانده باشید. تکنولوژی ما، شما را به سرزمین آرزوها خواهد رساند و ماشین های پیشرفته ما

قادر است آرامش واقعی را برایتان به ارمغان آورد!...»

گرگ برای دریدن گله چه فلسفه بافی ها و ترفندهایی دارد، با صورتی پر از لبخند، اما چنگالی تیز در آستین!؛

«ما باید به سرمایه هامان برسیم و بالشتی از اسکناس های چند هزار دلاری زیر سر داشته باشیم. اهمیتی ندارد که دیگران آواره شوند یا بمیرند، مهم کامجویی های ماست!»

این همان «باد سوزانی» است که به جای خنکای پرتراوت بهار به ما تحمیل کردند، اما افسوس که ندانستیم و هر جا که اشاره کردند دویدیم. امروز پشیمانیم و راه خروج را گم کرده ایم. دوست داریم فرصتی دوباره

داشته باشیم تا این منزل را از نو بسازیم. فرصتی دوباره پیش بیاید تا به گل های باغ، بیشتر برسیم و با آسمان مهربان تر باشیم. قدر زمان را بدانیم و خط تیره بر غریبی، آوارگی و وحشت با غرب بودن بکشیم.

آه خسته، نشان از شوق بازگشت دارد و چشمان خیس، گواه این پشیمانی است. دست هامان جهتی غیر آسمان را نمی شناسد و صدایمان جز فریاد استغاثه، هر سخنی را به فراموشی سپرده است. گوشمان نوایی دیگر را

می طلبد؛ صدایی آشنا که غم های یک عمر پریشانی را بزداید. زمین نیز بی قرار است و از این زندگی، سخت رنجور.

قفس های تنگ مجال نفس کشیدن را نمی دهد و پرنده خیال، پروازی دیگر را می طلبد؛ پروازی در آسمان زیبای آرزوها. از آن سرزمین می سراید و نغمه بی قراری سر می دهد؛ بی قرار از هر آنچه هست، از تنهایی و سکوت، از خفقان و سیاهی، بی قرار از...

آیا فریادرسی هست؟ کسی هست که به فریاد تشنگان در گرمای سوزان این بیابان، پاسخ بدهد؟

در قعر چاه دنیا، دست های نیاز دراز شده است: ما را دریابید. مُردیم بس که نیش مارها و عقرب ها به جانمان نشست.

اگر لحظه ای گوش فرا دهی، فریاد دادرسی و کمک، همه عالم را پر کرده است. هر دم ناله های بیشتری به گوش می رسد. بی قراری و اضطراب دل ها، زمزمه «اَمَن

يجيب المضطرّ إذا دعاه و يكشف السوء» در هر کوی و برزنی طنین انداز شده است.

بشارت دهنده ای می رسد و این ندا را سیر می دهد: «ما در زبور عهد کرده ایم که زمین را صالحان به ارث می برند و عاقبت در انتظار متّقین است.»

صدایی امیدبخش که همچو آبی خنک، آرامشی به دل های محزون و سوخته می دهد و بار دیگر لبخند امیدواری را به لب ها می نشاند.

خورشید آخرالزمان رو به طلوع است. آن نور همیشگی می آید و زمین را به آرزوهایش می رساند. آرامش همه جا حاکم می شود و دل ها با او همچو پاره های آهن، از هیچ قدرت باطلی واهمه نخواهد داشت. مردم بی نیاز

می شوند و رغبتی به دینارها و درهم ها نخواهد داشت. آسمان بار دیگر پیمان صمیمیت و دوستی با زمین می بندد و بت های کفر از بتکده دل ها شکسته و نابود می شود. باد سوزان دیگر صورت ها را نمی سوزاند. عطر گل ها هر مشامی را پُر می کند و محبت، دوستی و صلح همیشگی را به ارمغان می آورد. آن منجی و فریادرس همیشه منتظر، لحظه ای از یاد ما غافل نمی شود و دست از یاری مان بر نمی دارد؛ امّا ما چگونه ایم؟ آیا آماده ایم در رهش جانبازی کنیم و حق عاشقی و رهروی را به جا آوریم؟ خوب فهمیده ایم که عمری ست باد سوزان، جان و توانی برایمان باقی نگذاشته و جگرها را پاره پاره کرده است. خوب دانسته ایم که بی نور در کوری و ظلمت، بیچاره و آواره ایم و بی رمق

باید در گوشه ای نشسته و به انتظار روزنه ای از امید باشیم. روزی نوری به عالم زندگی بخشید و راه پرواز را به همه آموخت؛ ولی به او پشت کردیم و صدایش را نشنیدیم. هر چه فریاد یارخواهی زد، به روی خودمان نیاوردیم و او را در دامن خون آشام ها رها کردیم.

پیغمبی از جانب یار آمده که امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور نخواهد کرد مگر آن که قلب های شما یکپارچه شود و او را بخواهید و در کنارش بمانید. با او جهان پر از نور می شود. او را دور می پندارند، ولی نزدیک است و خواهد آمد....

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹